حجاج ملاهادی سبزواری و اشعار عربی
در شرح مثنوی معنوی مولانا

دکتر محمد رضا نجاریان

چکیده:
حجاج ملاهادی سبزواری (۱۲۷۸-۱۳۱۷ م.ق.) فیلسوف، فقهی، عارف و شاعر قرن سیزدهم هجری از برگزایی فکر و فرهنگ (ایرانی-اسلامی) به حساب می‌آید که صاحب حکایه ۴۲ اثر است. آثار او علاوه بر آیات و روایات وارده از مخصوصی (ع) تحت تأثیر جهان مکتب است. مکتب کلامی شیعه، فلسفه مشایی و استدلالی ارسطویی، فلسفه اشراقی سهروردی و اصول فلسفی انسان‌های مذهبی از ملاده وارد است. از جمله آثار او شرح مثنوی مولانا که به قصد توضیح معضلات مثنوی سخنان مولانا را از دیدگاه مکتب فکری خود حکمت الهیه تجزیه و حل کرده است. حجاج ملاهادی عبارات ابهام آور را با استفاده از قوانع و دستور زبان و صنایع آشنا ادبی روشن می‌سازد؛ اما تفسیر مثنوی را به وضوح مبدل به نوعی تفسیر فلسفی از قران می‌کند. این کتاب بر از اصطلاحات، عبارات، بسیار خلاصه و اغلب مهم است و در بسیاری موارد شرح بیشتر و شعر مثنوی مقتضی توضیح است. در تفسیر آیات از آیات و احادیث متعدد و اشعار عربی و فارسی بهره برده است. بیشترین اشعار عربی از حضرت علی (ع)، ابن فارض و مذهبیان غربی است که حاوی نکته‌های عرفانی همچون وجود، نظام انسان کامل، تجلی، انا الحق، فقر عرفانی و... است؛ اما ابیاتی از امرؤهای آیینی، طرفه، لیلی، ابوالفضل، ابوالعلاء، میری، ابن سینا، شاعران متصوفه، خود شاعر و... نیز در این میان به چشم می‌خورد و در اسناد بیشتر به مجنون هم سهولی رفته است. با توجه به اینکه نام شاعر و دوران او در پاره‌ای موارد
دکتر محمد رضا نجاریان

مشخص نیست، گاهی فقط مصراخ ذکر شده است؛ نیزابات عربی، ترجمه و اعراب ندارد؛ در این مقاله تحلیل مسائل مزبور در کنار ذکر ارتباط معنایی اشعار عربی، با شرح متنی لازم به نظر می‌رسد.

کلید و ارجاع‌ها: حاج ملاهادی سبزواری، متنی مولوی، اشعار عرب، عرفان.

مقدمه:

 حاج ملاهادی، فرزند ملاهمه‌ی، معروف به حکیم سبزواری (حاجی سبزواری - صاحب اسرار)، یکی از بزرگ‌ترین حکمای قرن سیزدهم هجری بود. سبزواری حکیمی معروف و عالی مشهور و زاده‌ی بارع و خدای‌دست بود. در جهان حکمت و فلسفه، منطق و کلام استاد و در فقه و اصول و حیثیت و تفسیر نیز مهارت داشت. حاجی سبزواری، حکیمی پارسا و دانشمندی زاهد و قائد بود. علاوه بر دیگر مراتب عالیه علمی و عملی و اخلاق فاضل‌‌سانی، طبعی روان داشت. اشعار ناز و نکات فلسفی و عرفانی فراوانی از این شخصیت بیان شده است. سبزواری در دهه آخر ذی الحجه در سن 77 سالگی، سال 1289 و یا 1290 هجری قمری، در سبزوار وفات یافت. در بروند دروازه سبزوار به نام دروازه نیشابور (معروف به فلکه زند)، دفن گردید. (شعر زندگانی حاج ملاهادی سبزواری: 33-70).

 حکیم در کنار شخصیت علمی بزرگ‌گوارش روح بلندی داشت و زندگی را تناها از دریچه حکمت و فلسفه نمی‌گریست؛ به گونه‌ای که گاهی هم صحتی با فقرا و همین‌شیب با طبقات دیگر جامعه را مغتنم می‌بودند. زاده‌ی دنیای نیز و به اشرف و حتی شخصی شاه نیز به توجه بود. حکیم خود در دوران زندگی کار می‌کرد و بسیار اشتیاق داشت که از سر طرف خود استفاده کند. وی از بیت المال هیچ ارتباطی نمی‌کرد. او در تمام مدت عمر در یک خانه به‌سیله ساده زیست. (مطلع الشمس، ج2: 984).

اسمیند اعیان‌دار:
1. حاج ملا حسین سبزواری
2. حاج محمد ابراهیم کرباسی (1851-1362 ق.)
حاج ملاهادی سپزداری و اشعار عربی در...

1. آقا شیخ محمد تقی معروف به صاحب هدایة المسترشدين (موفات 1248 ق).

2. ملاعلاه مازندرانی نوری اصفهانی (موفات 1246 ق).

3. ملاسماهیل کوشکی (ریحانه الادب، ج2).

4. و شاگردان او عبارتندا:

1. آخوند ملا محمد فرزند ارشد حکیم.

2. آخوند ملا محمد کاظم خراسانی مؤلف «کفاية الأصول».

3. ملا محمد کاظم سپزداری.

4. آقا شیخ علی فاضل تبی.

5. شاهزاده جناب.

6. آیه الله حاج میرزا حسین مجتهد سپزداری.

7. ملاعلی سمنانی.

8. آقا سید احمد رضوی پیشاوری هنی.

9. میلا عبدالپیری قوچانی.

10. شیخ ابراهیم طهرانی معروف به شیخ معلم.

11. میرزا عباس حکیم. (تاریخ حکما و عرفاء متأخرین صدرالمتألّهین، ص...

128) 1441

آثار ماندگار

1. شرح منظومة منطق: سپزداری منطق را نیز به نظام درآورده و آن را «اللئانی»

2. شرح منظومة منطق: سپزداری منطق را نیز به نظام درآورده و آن را «اللئانی»

ءیون حاج ملا هادی: سپزداری به فارسی شعر می‌سروند، و به "اسرار"

تخلص می‌کرد. اشعارش بالغ بر هزار بیت است مشتمل بر غزایت عرفانی و ترجیع بند

و ربایات و ساقی نامه و سوال و جواب آن حکیم است و نشان می‌دهد که این عالم

برگوار در فن‌ شعر و ادب نیز توئانی کامل داشته است.
د. محمد رضا نجاریان

شورش عشق تودر هیچ سری نیست که نیست
منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست
ز فغانم ز فراق رخ و زلفت به فغان
سگ کویت همه شب تا سحری نیست که نیست

نه همین از غم او سیمه ما صد چگاه است
داغ او لاه صفت بر چگری نیست که نیست

موسی نیست که دعوی انسان الحق شنود
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار
برش از علم معاناتی خبری نیست که نیست

٣. اسرار الحکمة في المفتتح المغتمن.

٤. مجموعة رسائل: این مجموعه مشتمل بر هفده رسالة فارسی و عربی در مباحث مهم عرفانی و فلسفی و مسائل اعتقادي است و بیشتر پاسخ پرسش هایی است که به دانشمندان هم زمان خود داده است.

این رسائل عبارتند از:
الف- رسائل فارسی

١. هدایة الطالبین في معرفة الأنباء و المعصومين. ٢. جواب مسائل آقا میرزا ابوالحسن رضوی. ٣. جواب سؤالات شیخ محمد ابراهیم واعظ تهرانی. ٤. جواب سؤالات سید صادق سمنانی. ٥. جواب سؤالات یکی از فضلاً قم. ٦. جواب سؤالات میرزا بابای گرگانی (مجموعه رسائل فارسی حاج ملا احمد شبزواری: ٦٥)

ب- رسائل عربی

١. جواب مسائل ملا اسحاق عازف بجنوردی. ٢. جواب مسائل ملا اسحاق عازف بجنوردی. ٣. جواب مسائل عالم فاضل ملا احمد یزدی. ٤. جواب مسائل شیخ علی فاضل تنبی. ٥. جواب مسائل ملا اسحاق عازف بجنوردی (استهداف اسماعیلیه و هدایاء اسراریه). ٦. المحاكمات و المقاومات على شرح رسالة العلم
حاج ملاهادي سبزواری و اشعار عربی در...

للشيخ احمد البحرینی ۷ رساله فی انّ طلاق اسماء الله تعالى علي غيره هل هو من باب الاشتراك المعنوي أو غيره ۸ رساله مشاركة الحد و البرهان ۹ جواب مسائل سيد سمع خلخالی ۱۰ جواب مسائل ملا اسماعيل ميان آبادي ۱۱ شرح حدیث علی ام معرفته بالدورانیة

۱۲ مفتاح الفلاح و مصباح النجاح: شرح دعاي شريف صباح مسعود به مولى الموحدین أمیر المؤمنین است.

۱۳ شرح الأسماء: شرح دعاي جوشن كبير است.

۱۴ انیاس في اسارات الاساس: يک دوره فقه به طور خلاصه در قالف نظم ریخته شده و با اسارا و حکمت بیان شده است.

۱۵ راج قراح و کتاب رحیق در علم بیدع.

۱۶ حاشیه بر الشواهد الرومیه فی المنایح السلوکیة اثر نفیس مرحم صدرالحكماء المتأهلین ملاصرالدین شیرازی.

۱۷ حاشیه بر استر اربی ملاصرالدین شیرازی.

۱۸ حاشیه بر کتاب منفیج الغیب ملاصرالدین شیرازی.

۱۹ حاشیه بر میدا و معاد صدرالدین شیرازی.

۲۰ حاشیه بر شرح سیوطی ابن مالک (در علم نحو).

۲۱ حاشیه بر کتاب "شوارق" اثر ملا عبدالرزاق لاھیچی (در حکمت).

۲۲ هدایة الطالبین فی معرفة الإنباء و الآثمة المعصومین.

۲۳ شرح منظومة حکمت: سبزواری ایواب مختلف حکمت را به رشته نظم درآورد و آن را "غیر الفوائد" نامیده، جنابش خود در مقدمه گوید: ایستاده با عقد العقائد سبزواری این کتاب را به هفت مقصد مدون ساخته است. (شرح زندگانی ملاهادی سبزواری، ص ۲۰۰)

۲۴ شرح بعض اشعار مغفلة منیه: از ابعاد شخصیت جامع حکم حاج ملاهادی شخصیت عرفانی اوسط. عرفان او تداعی حافظ و مولوی است که با قرآن
و مكتب أهل البيت (ع) آميتته است. أو در تفسير و تأويل قرآن بعده و مهارات داشهه
است و در طهارت نفس و تزكية و تهذيب خوشن سعي بليغ داشهه است. أو علاقة
خاصي به شعر و شاعري دارد. از جمله اثر مختلف أو شرحى بر مثنى است. این
کتاب به فارسی است و به خوشن شاهزادهسلطان مراد میرزا، در زمان ناصرالدین
شاه، نوشته شده است. برای نمونه قسمتی از شرح یک بیت از مولی در این جا نقل
می‌گردد:

شاد باش رای عشق خوش سودای ما
ای طبیب جمله علت هاى ما
شاد باش رای عشق از مقالات عرفانی که این تمام عشق به اله و این قرع
سمع کسی نکند، چه این مثل آن مقاله است که حکما فرموده‌اند موقف آن‌هی در شرایع
الهیه است، که صفات حق تعالی عیان ذات اوست، و این آن جمله است اراده و حکیم
فارابی می‌گوید: "یجب ان یکون فی الوجود وجود بالذات، و فی العلم علم بالذات و
فی العلم علم بالذات و فی القدر قدره بالذات و فی الاراده اراده بالذات، حتی تكون
هذه الامور فی غيره لی بالذات و اراده همان عشق است، و هم چین مشیت و رضا و
ابتاج و میل و نحوه، اینها همه عشق است. عباراتنا شتی و حسنک واحد. ولی عشق
چون وجود مراتب دارد. اول مرتبه خفا، چنانکه حکما الهیین فرموده‌اند که: اول
تعالی اجیل عشق بذاته، عشق او لم یعشق.

عازف جامی راست که:
درآن خلوت که هستی بی نشان بود
وجودی بود از نقش دوری دور
زغمت و گوی مان و توئی دور
وجودی مطلق از قیصد مظاهر
ما در این قسمت به شرح و توضیح اشعار عرم مثنوی اسرار میرادزیب با این
توضیح که آنها را با اساس دوره های ادبیات عرب دسته بندی نموده ایم:

دوره جاهلي
1. امرؤالقیس:
شرح اسرار(۱/۱۸): آفتاب آمد دلیل آفتاب‌گر دلیل یا وی رو متاب
شمس هر ذهن دم نور یافته می‌دهد
مراد به خواب آوردی نسیه در جهان غفلت آوردند و در حجاب شدند از
شمس حقيقة است و چون طولو کند شمس حقيقة انسان‌قلور؛ یعنی ان‌محی کل
المجازات:
آلاوی ایها اللب الطويل آلا انجلی
هنان یب دینداره ایا آدریجه بامدادی را نمی‌گشایی. هر چند پرتو بامدادی
از تیرگی شامگاهی خوشتر نست.
فقالا سبکک الله انگی فاضحی
السیت تری السمار و الناس اوکرالی
پس گفت: خداوند تو را نفرین کند که تو مرا رسا کرده آیا تو شب نشین
و مردم اطراف مرا نمی‌پینند.
شرح اسرار(۲/۶۷): با تو می‌گفتتم نه با یک‌سان سخن
ای سخن بخش نو آن چه‌باید با اطلاع و گاهی با دمن
گاه با اطلاع و گاهی با دمن
منی که عاشق‌روز و شب گویدسخن
مولانا به مقضای نوچیده می‌گوید: من با تو که علت علیلقیدن می‌گویم یک
با اطلاع و دمن.
و همان که چه‌باید با یک‌سان سخن
للیکه نمی‌پذیرم که در الیست خالی
ای آثار خانه کهنه! صبحت به خیر. آیا کسی که در زمان‌های گذشته بوده
می‌پذیرم یک‌سان؟

۲. زهیر بن ابی سلمه (۵۲-۵۰۷) شرح اسرار(۳/۲۰۶):
بنی که عاشق‌روز و شب گوید سخن
گاه با اطلاع و گاهی با دمن
شاعرنا (مصدر أول) را گفته است. می‌گوید دم موضع ایوان و ابعار ابل و غنم که اثر دارد و مردم باشد:

آمنِ اَمَّ آوَيِيَ مِنْ لَمْ تَكَلَّمِ بِخُوَمَانِه الْدّرَاجُ فَأَمَّتِنَّمْ

«آیا از ویرانه‌های موهوق در حومانه الدراج و متنی اثری نمانده است که سخن بگوید.»

3. لیبر الامیری (590-1161 م): شاعر جاهلی اصحاب معلقات

شرح اسرار (19/2):
چون مبارك نیست بر تابع علوم
خویشتن گولی کن و بگذر ز شوم
چون ملائکُ گو که عالم لذا
یا الله، نه عقل‌منا....

ملائکه عرضه داشتند چه دانش‌ی نیست ما را مگر آنچه تا در داش و دیعه داده و علم و حکمت منحصر است در تُو و لابید بوما این یرد الوالع و علماء بالله دو صنف دست: صنفی عالمند به تعالیم الله و صنفی عالمند به علم الله;

و ما المال و الاهل الودیعه
و لابید بوما این یرد الوالع
دارایی و خانواده جز امانت نیستند و ناجار روزی امانت‌ها بازگردانه

می‌شوند.

شرح اسرار (6/420):

قبل هذم البصره و الموصل
ابک لی یا باکی یا ناکی
پس باید باکی به فتح یا کلم می‌از باب تخفیف مشد، به جهت ضرورت

باشد، چه قاعدان ان است که متروک چون مضاف به یا کلم می‌از کلم می‌توان

شود و یا متروک در این اذگر شود و به تشذیب خوانده شود و اما اکنون به یا

استعمال می‌شود؛ پس جواب آن است که حروف جر یک به معنی دیگری می‌اید

و باکی از باب حذف و ایصال است؛ چون لیکن یزید ضارع لخصوصه و در بعض

نسخ یا باکی، یا ناکلی است و مناسب نیست:

لیکن یزید ضارع لخصوصه مُختلط مما تطبع الطوائح
بايد بر يزيد گريه كرده كه به جهت خصومت ضعيف شده و گرفتارشته شده؛
آن چنان که حوادث روزگار او را به هلاکت اندیخته؛ البته اين بيت در ديوان "نهشل
بن حرى" شاعر مخضوم هم وجود دارد:
4. طرفة بن العبد البكري (543-569م):
شرح اسرار (4/284):
مرغ مرده ماضتراي در و و بين
خوانده القلب بين الاصعين
اشارت است به آنکه سالک در قضاء قدرت حق يا چيک بوده باشد "جمالت بين
يدي الغسل و بين فراق كفوله:
وفى وداعينا اليوم يا ابنه مالک
وفى قبل وشکي النين يا ابنه مالک
"أي دختر مالک! امزوز بايست و با ما وداع كن و سباه شترانت را به سوى ما
برگردان.
أي دختر مالک! قبل از رسیدن زمان جدايي بايست و مرا از يک نگاه به
شترانت محروم نكن.
"خوانده اشارت است به حديث "قلب المؤمن بين اصحاب من اصحاب الرحمن
يقلبه كيف يشاء".
5. عمرو بن الداخله:
شرح اسرار (3/237):
روي زشت تمست نه رخسار مرگ
جان تو همچون درخت و مرگ برگ
از تو رسته است از نکوست ار بد است
ناخوش و خوش هر ضميرت از خود است
و اگر با التزام جسميت و انخفاض صورت و معنى تزلزل افتشته باشد در
جسمانيت بابد استفاده از حق بجويند "انقولا الله يعلمكم الله" به نفس بگویند ما
قيل:
اورژن‌ها ای که که به کتاب‌های مهوری نازک می‌باشند. این اورژن‌ها به‌طور عمده در صفحات هم‌زمان با محتوایی مانند داستان‌ها، افسانه‌ها، مقالات علمی، رمان‌ها، یا اسکریپت‌های فیلم‌سازی که به‌طور علنی یا کاملاً مخفی، مورد استفاده قرار می‌گیرند.

دوره مخضورم:

۱. معنی بن اوس الامنی، شاعر مخضورم (۹-۱۴) صاحب لامیة العجم است.

شرح اسیرار (۳۱۹۷/۱): غمگیزی کن تو ما ای روی گر به سوی رب ای علی می‌روی مراد به روه در مصرف اول مجموع بیست و چنانکه قافیه بیست مثل و کم علیه‌نریست. نظام القوافی فلماً قَفًیه هَجَانی "چه بسا من به او نظم قافیه را یاد دادم، پس وقتی قافیه‌ای گفت مرا هجو کرد." ۲. حضرت علی (ع) (۹۰۰/۹۴۰)

شرح اسیرار (۳۸۹۹/۵): سیف و خنجر که علی ریحان او نرگس و نرسین عدوانی چان او اسیرار (در حکایت شیخ محمد سریز غزنوی) که سیف و خنجر ابیات عربی را ذکر می‌کند: السیف و الخنجر ریحاننا اف علی التریص و الآس شریبیا مین دم اعدالنا و کُاسنا جمجمهه الراسی شمشیر و خنجر در می‌دان نبرد گلی است که می‌بویم. از گل نرگس و آس نفرت دارم.«نوشیدنی ما خون دشمنان ما و جام آن جمجمه سرگام آنهاست.»

شرح اسیرار (۱۱۷/۲):

ذکر حق کن بانگ گولان را بسوز چشم نرگس را از این کرکس بندوز تشیب شیطان به کرکس به جهت آن است که کرکس مردار خوار است و قوّت
شيطان و اتباعه جهل است و جهل موت است ومن ينسب إلى علي(ع).
و في الجهل قبل الموت موت لاهلهم
و ليس له حتى النشور نشور
«جله بردى ندانان مرگ آنان است و بدن آنان قبل ازورود به قبر قبض است.
انسانی که دلش به علم زندگی نباید مرده است، تا قبادت زندگی نخواهد شد.»
در شرح اسراره جای اجسادهم، اجسامهم و به جایی، یحیى ذكر شده است.

شرح اسرار(۲/۱۸۲):
دور بینی کُنُور دارد مرد را
و انت ذرو وَلِه فی الحب حیران
ظُهرًا لبِعیرو یَسَری و هو ظَمان
فلت قَد يَحْمَل الامَه الطُهور علی
(دیوان امام علی(ع): ۴۵۹)

گفتند: دوست تو نزدیک است به تو و تو و هو حیرات از فراق.
"پس گفتند: بلى، گاه آب طهران گوارا بر پشت شتر است و امروز تشه و خبر ندارد.

این اباث را ملاهادی در جریان برخاستن عدالت از میان انصار به برکات رسول(ص) بعد از ذكر کور از سرا بیان می‌کند.

شرح اسرار(۲/۱۸۱/۱): كرد تا گویند ذوالطف الخفی
كرد تا گویند ذوالطف الخفی
اندرون زهر تریاق آن حفی
و مما ينسب إلى مولانا علی(ع):
یَدَم‌ خفاء عن فهم الذکی
و کم به من اطْفَ فِ حَفَی
و فرج كَریه القلب الشجی
و کم يُسَر آنی من بعد عسر
و کم امر شاء به صبدا
و تأییک المسیر فی العشی
فِت بالواحد الفيرد العلی
اذ حقا طلی فنهان فرامان دارد. پنهان بودن لطف خدا بر اثر دقيقی از فهم

۱۵۲
* قسمت ۳۱، دوازدهمین جلد
۱۳۸۶ شمسی
۱۳۸۷ خورشیدی
زیرکان پنها است.

چه بسا آسایشی که بعد از سختی آمده و ناراحتی قلب غمگین بطرف گردیده است.

چه بسا موضوعی که صبح تو را رنج داده و شب ماایه خوشحالی تو گردیده است.

اگر روزی سختی به تو حمله کرد و به تنگ آمیدی به خداد یکتای بزرگوار و یکانه تکیه کن.

در شرح اسرار تألیه بالعشی آمده است. ابیات بعد از ذوق اللطف الخفی آمده است:

شرح اسرار (۵/۳۴۷):

رو بدان در گاه کولايطعم است
امن مأولان جذوب مامت است
مراد آن است که جنبه روح امری را اصلاح کن نه تن را که تن را زمان و حواستان میخورد به خلاف روح که مجرد است و مجرد غذای مادیات نشود، بلکه همه موجودات مشمول وجود او و بهمنزل غذا او و دوند، خاصه معقولات و فیک انطوایی العال百万 الأکبر پس جان باش بلکه فاتی در جان جان نه جسد:

انْزَمِ عَنْكُ جَمْرَ صَغیر و فیک انطوایی العال百万 الأکبر
آیا تو گمان می‌بری که جسمی کرچک هستی در حالتی که در تو جهانی برتر

پچیده است.

شرح اسرار (۵/۳۸۶):

تایبادی حکم‌ست و قوت رس
معده را خوک کن بدان ریحان و گل
هر که نور حق خورد قربان شود
هر که وجو خورد قربان شود

قرآن شود چنان‌که در حذف نبی است که: ابیات عند ربه یطمعی و یسفینی؛ قران شود يعني «کلام الله الناطق و مین تین الله يجعل له فرقانا» و من کلام

مولانا علی (ع):

وانت الكتاب المبین الذي

باحرفه یظهر المَضْمُومُ.
تو کتاب درخشانی هست که با حروفش پهنان ها مشخص می‌شود. در مصرع
اول دیوان تحسب وجود دارد.
در دیوان «من والدینا در مصرع دوم است. (دیوان امام علی(ع): ٢٨٥)
شرح اسرار(۵/۳۷۳): آن یکی می‌گفت خوش بودی جهان
گر نبودی پای مرگ اندر میان
آن دگر گفت ار نبودی مرگ هیچ
که نیزی‌دی جهان پیچ پیچ
چه مرگ عبارت است از بلع بی غایت و نیل وصال و لقای حق متعال و مما
ینسب الی مولانا علی(ع):
جزیی الله عن الموت خیرا فائه
هُخداوند به ما مرگ را پاداش دهد؛ زیرا او در برابر هر چیزی به ما خیراندیش.
ترو مهربان تر است.
شرح اسرار(۳/۲۱۸):
وام‌دار شرح اینم نک گرو
ور شتابستز الم نشرح شنو
یعنی به شرح صدر عملی بپرداز و اهمایی دارد که در سورة اللم نشرح اشاره
شده که معرض را باید مهلت داد تا مسره و سعت وبیدا کند:
اِن اذة ضاقبت بک الدنیا تَفَکَّر فی الْنَّشِرِ
تَُجِدْ نَسَرِیًّا مِمَّعَ ۉ ۚ اَنَا فِی۹۹
هرگاه دنیا بر تو سخت شد به الم نشرح بیندیش تا یک سختی دو آسودگی
بابی و چون بیندیشی شاد شو.
شرح اسرار (٥/۷۰٧): ملک را تو ملک غرب و شرق گیر
چون نمی‌ماند تو آن را برک گیر
این برک و آن خواب بعد اشارت است به شعر منسووب به امورالمؤمنین که در
تشبیه دنیا فرموده:
او کنوم قد راه نام

۳. ابویکر:
شرح اسرار (۶/۴۵۳):
چون خواهم کز سرت آهی کنم
اما سرا چاه کردن که اسرار را باید به کسی گفت که عمق داشته باشد و یا
بايد در باطن و عمق قلب خود نگه داشت که:

بين المحبين سر ليس يُنقشه

در ميان محبان راز خاصي است که هيه گفتاري نمي تواند آن را فاش كند و

هيه قلمي نمي تواند آن را برای خلق بياج کند.

۴. شمس الدين بن البديري:
شرح اسرار (۵/۳۹۷):
چون عبر با ربع و اطلال ای اياز
ربع منزل و محل فرودآمدن اطلال آثار خانها و منزلها و عرب در محبت

نازلين بر آن منازل دعا و ثنا گويد:

و حياء من دموع مذاب و جامد

سقا طللا حلته سلمى معاهد
شرح اسرار (۴/۲۵۹):

تغورد مبکاها بحسن الثرم
الي ان دعت ورقاء في غصن ايكه
شعراد در باب همداستان شدن با مرغان خوش الهان بسیر فرمودناده چنانكه

شاعري مي فرمايده:

تهافت شجوا لا يقر قرارها
و ساعدني بالاي ليلا حمائم
و عينى فاضت بالدموم بيارها
(المستطرف: ۹۶۶):

۵. حسان بن ثابت:
شرح اسرار (۶/۰۵۰):
ما رميت إذ رميت فتنة صد هزاران خرمن اندر جفنة
جفنه قصعه و قده و عرب جفنه غرب و وقدمه قصعه مملو ار طعام ملحم مدهو
را كا اطعام ضيف و غيره كند مثل قول حسان:
"لكي الجفنة الفجر بلمنع بالدجى
"از برائى ماست غلاف هاي شمشير يا سهرى يى كه سفيد و درخشان است در
اثر تابش أفتاب؛ دار حالى كا شمشيرهاي ما خون دشمنان را با غلبى و مصوت جارى
ملي سازند\"

در ديوان بالضحى است. نابغة ذبئاني حسان را مذمته كرده بر عدم بلاغت او
در كاربرد جمع قله (اسباف) و اختصاص لمعان به وقت جاشت و نظتن يقطرن به
جاي زلان و يفضن (جامع الشواءد، 420/2)

دوره اموي:
1. عباس بن احفن (192)، اصلي غرب خراسانى است و زادهاش بغداد

است:
شرح اسرار (4/01):

اين مكر باشد ز حب مشتهى
اسفتى خمرا و قال لى انبها
قل لى انها يعني: با وحدود معاينة ديدن باصره و ... قل لى انها خمر تا سامعه
هم قوتي و نصيحي ببرد تا همه مشاعر من ار ان پر باشد .و اين به عكس مشرب
انكه گوید ابكي الي:

ابكي الي الشتر ان كانت منازلهم
من جانب لغرب خوف الفيل و القال
" där منگاههاي شما جانب غرب است، من ار ترس سختان مردم به سوى
شرق من گریم،" 

آقوال بالحذ Close أوقره
خوف الرقيب و ما بالحذ من خال
"به گمان من در گونه يار خالى است كه ار ترس رقيب آن را حفظ مى كند، و
حالى كه در گونه اولخالى نيس."
در شرح اسرار اذکره به جای «اوقره» است

۲. المراب بن الفقهی: شاعر اموی از لصوص

شرح اسرار (۹۴۰/۵): بر شیر چشم افکند همچون حمام وانگهان بفرسند اندر پی‌گلام در تفسیر وان یکاد در شرح مصرفی می‌گوید حمام به فتح طایب است و مظور نظر انداختن به یکیدن طایب است. بر شیر چشم افکندن امید سقوط او از مغروری است. همچون حمام طایب که عادتی دارند و از نظر او مرتب سقوطند؛ نظیر قول شاعر عرب که:

«انا ابن الناعی البَکْرِی بِشْرٍ عليه الْطَیِّرُ تَرْقَبَه وقُوْعاً
منم پسر‌انکه واگذارشته است مردی از قبیله بهرین وائل به نام‌بیش در حالتی که مرجان انتظار می‌کشند او بی‌پرهد و گوشش را بخورند.»

این بیت فخری، شاهدی است بر اینکه بیش عطف بیان است نه بدل. (جامع الشواهد، ۲۷۱)

۳. ابودؤیب الهذلی (۹–۱۹۲): قصیده عبیدیه را در رنده ۵ فرزندش که در مصر به طاعون مردند، سرود. (خنافخوری، ص ۱۸۴)

شرح اسرار (۹۴۰/۵): صحن خانه پر ز خون شد زن نگون

مرد او و برد جان ریب المنون
ریب المنون ریب صرف الدهر و المنون الدهر و الموت و چون از ریب نیر
دهر فهمیده می‌شود مونون باید مرگ باشد یا از باب تریب باشد با‌شدو بالجمله ریب المنون
حادثه روزگار باشند قال الشاعر:

آین المنون و ریب آنگشج
و الدهر لیس به‌معنی من یجزع (۳۶۳)

آیا از مرگ و گرفتاری آن فریاد زن در حالیکه روزگار اعتنایی نمی‌کند به کسی که جزئع می‌کند.
4. مجنون:
شرح اسرار(۲/۱۱۱):
حرف قرآن را ضریران معدن‌اند
خن نیبند و به پالان برزنند
یعنی مثل آنان که به همین لغت و صرف و نحو قرآن هم‌گام‌اند و به همین
قدر از دانش او مشغوف باشند مثل کسانی است که از جاندار به لباس او قاعد شوند.
...
مجنون سگ لیلی را عشق داشت؛ گفتند: مجنون عشق تو با این سگ چیست؟
گفتند: روزی به کور کوری می‌گشت و من اشعاره:
آفلی ارضا سار فيها جمالها
فکیف بدار دریا جمالها
من زمینی را می‌بوسم که شتران او در آن راه رفتن‌اند. چگونه است خانهای که
جمال یار در آن گرده‌ی باشد؟
5. اخطل(۲۰-۹۶هـ):
شرح اسرار(۴/۲۵۸): زاید علی.
با پاسخ، المعجمه من الزیده و الثانیه من
الزودای تأسیس الارد پس معنی چنین است در ثانیه که دارنده زاد و توشه است، مثل
توشه برداشتن حاملنین یا آنچه راید برای راه‌های المهمه است معنی کسی که در سفر پیش
می‌افتد از جمعت به طلب آب و گیاه کفره.
قال رانده‌ها ارسوا نزاولها
فکر حتف امرهٔ رجیری بپقدار
راهمائی آنان گفت که بار بر زمین افکنید تا او را طلب کنیم. نابودی انسان
اندکان‌کر فرا می‌رسد.
دوره عباسی:
1. ابوالعلاء المعری(۳۶۳-۴۴۹هـ):
شرح اسرار(۴/۲۴):
لز لرزان و بپرس و احتیاط
می‌نده یا تا نیفتند در خباط
قائلی گوید در حزم:
قال المنجم و الطبيب كلاهما
 لن يُحَسَّر الإجساد، قلت اليكما
 إن صح قولي فالخصار عليكما
 هم منجم و هم پرشفک گفتند: بدنها محشور نمی‌شوند. گفتند: دور شوید.
 
«اگر گفتارن سالم است من زیان کننده نیستم. اگر گفتار من صحيح است
 پس شما زبان کرده اید.»

در دیوان «لاه به چاگ لن» و «قلت» به صیغه متكلم است.

۲. متنی (۱۳۰۳-۵۳۵):

شرح اسیرار (۱۳۰۷/۶/۴۳)

زان بلاها بر عزیزان بیش بود
 در بعض نسخ به جای تجمل، تجمل است و غلط است که تجمل مغازه با
 نساء و ملاعابه است و استادش به حق تعالی خطاست. قال المتنی (مصصر دوم بیت
 ذکر شده است):

نادیته فذنا آدیته فتأ
 جمشته فنبا قلته فاثی
 او را صدا زدم پس نزدیک شد. داو را نزدیک کردم، دور شد، با او شوختی

نام دوی دوی کرد، اوها بوسیدم تذیرفت.

۳. ابونواس (۱۳۰۳-۱۹۸۶):

شرح اسیرار (۱۳۰۱/۱۹)

گفت مکشف و بهره و پی غول
 بز گو دفعم مدهای بالا و پیل
 غول به غن معجوم خیانت آشکارا کما چیل و بح بااسم من اهوی و دعنتی

عن الكئی...«

فلاحی‌ن در الیذات من دویا سیرت
 (دیوان ابونواس، ۲۸۴)

نام آنچه دوست دارم به صراحت بگو و کنیا را رها کن؛ زبرای هیچ خبری در

لذت های پنهان نیست.»

شرح اسیرار (۱۳۰۱/۴):
حاج ملاهادی سبزواری و اشعار عربی در...

این مگر باشد ز حب مشتهی
اسقتنی خمرا و قل لى انها
قل لى انها يعني با وجود معاينة دیدن باصره و چشیبدن ذاته و رسیدن لاسمه
و شامه قل لى انها خمر تا سامعه هم فوئن و نئیبی برد تا همه مشاعر من از آن بر
باشد حبا و عشقلممشتهی و گويا کلام مولوی تمامی است به قول قائل که:
لا فلسفنی خمرا و قل لی هی الخمر
ولا تسرنی سرا اذا امکن الجهر
(دیوان ابونواس، ۳۸۴)

شرح اسرار (۴۲۷/۴):
جمه احمد را تعلق به بدان
این تغیر آن تن باشد بدان
یعنی جسم احمد را تعلق به آن روح مظهر بود نه روح آن را تعلق به جسم
آن؛ که روح آن عقل کلی بود و جان جهان و بی تعلق به عالم و عالمیان و غنی به
غنای غنی مغنى جل جلاله. حقيقة محمدی عقل کلی است. که در آنجاب
بالفعل است و فاتحة كتاب تكوين و خاتمة آن است؛ اما من الله بقتریکر:
ليس الله بمسترنکر
آن يجمع لعالم في واحد
۴. السيد الحمیری (۱۰۱-۱۷۳): اصفهانی او را از جمیع ۳ شاعر معروف می دانند:
بشام و ابراهیمیه و سید. او در تصرف سرآمد و به خدمت منصور و مهدی عباسی
رسیده بود:
سخن می گفت در حالی که ملائه که اطرافش بودند و خدا در میانشان شاهد و
شنوا بود.

شرح اسرار (۴۲۷/۴):
بحث املاک زمین با کبیرا
املاک جمع ملک چون ملانکه؛ کقول الشاعر:
یقول و الاملاک من حوله
و الله فيهم شاهد يسمع
۵. حالج (۴۴۴-۳۰۰):
شرح اسرار (۴۲۷/۶):
رشک از آن افزون ترا است اندر تنم
کر خودش خواهم که هم پنهان کنم

۱۶۰ * فصلنامه تاریخ و دانشپژوهی اسلامی مرکز دانشگاه تبریز ۱۳۸۷
اشترى به فناء محض است كه باید اثنیبید هیچ نمادی؛ كما قال الحلال:
بینی و بینک انی یتازعیشی فارفع بلطفک انی مین الیین
میان من و تو، اناثیت با من نزاکت می کند؛ پس به لطف خود میبد را از میان
بردار.

6. الصاحب بن عباد(268–320): 1385
شرح اسراز(2/112):
صنع کاذب را ز صادق و اشناش
رنگ می را بازدان از رنگ کأس
رنگ می بهنی: حکم ووجود را که وحدت است و نوریت و خیریت تمیز بهد
از حکم تعمیقات و اعیان امکانی که کثرت است و ظلمت و نقضان که بر غیر اهل تمیر
مشتهی است، چه ساری است حکم هر یک به دیگری؛ چنانکه قائلی گوید:
رق الزجاج و رقت الحمار؛ فشباها و تشکله الامر
شیشه لطیف و نازک است و شراب نیز همچنین است، این دو شیبی همند و
امر بر ما مشتهی بشده است. «معنیش این است:
از صفای می و لطافت جام
به جام است و نیست گویی می
7. ابوعلی سینا(370–428): 1480
شرح اسراز(1/71):
بنشو از نی چون حکایت می کند
از جدایی ها شکایت می کند
مراد از نی، مطلق روح قدسی آدمی است که مصداق ای نفخت فيه من روحو و
قل الروح من امر ریب» است. .. ماده نفس ناطقه، بدن است که ماده او به معنی متعلق
است و قبل از عالم اجسم، موارد و عوارض مادیه نبودند؛ این کلام ایشان(اشراقیون)
است و این برمن دارد بودن نفس را به طور کثیر جزیبات و به نحو نفسیت که
نفس، اسم روح است از جهت تعلق به عالم صورت و بر نمی دارد بودن در علم غیابی
را به حضور و در قلم و لوح را به نحو جمع با بودن تفاوت در برزات به نحو حقیقت
و رقیقت و به زبان میزائی به نحو حقيقة مشکته بالشده و الضعف و لهذا شیخ رئيس
ابوعیلی، محیطی بیانی در قصیده عیتنیه فرموده:

هیئت‌الیک از المحل الأرغف
ورقیه ذات تعصر و تمتع
از مكان برتر به سوى تو فرود آمده است کبوتری (روحی)
که دارای عزت و مناعت طبع است.

محمودیه عن كل مقبل عارف
وهي التي سفرت و لم تَنبرق
او در برابر دیدگان پنهان است، در حالی که روی بند ندارد و چهره‌اش نمایان

است.

عصر ابویه:

۱. ابن الفارض (۶۷۸–۱۳۴۰): شرح اسرار (۱/۷۵):

من دلش جسته به صد ناز و دلال
او به‌انه کره با من از ملال

گفت آخر غرق تست ابن علی و جان
گفت رو رو بر من این افسون مخوان

من ندانم آنجاندیشیده
ای دو دیده دوست را چون دیده

«من ندانم» استفهام اناکاری است، گویا زبان قدس حقیقت می‌فرماید:

وقت آن آبی هواک و من به

ضناکاً بما ينفی ادعای محبتی
اکونگ گاه آن رسیده است که عشق و معشوق تو را یدا کنن و آن کس را که
عشق وی سبب بیماری و نزاری تست بر تو آشکار کنن. به بیانی که نفی دعوی تو کند
که می‌گویی مجبوب تو منم. (دعوی محال بی معنی نکنی) (مشارق الدرباری: ۱۴۹)

حليف غرام انت لكن بنفسه
و إلیاک، وصفا، منک بعض ادیتی
تو یار و پیمان دار عشقی؛ معنى عشق ملازم تست. ولیکن بر نفس خودت
عاشقی نه برما و مطلوب و معشوق تو نفس و حظوظ تست نه حضرت قدس ما و
بعضی از دلایل من بر صدق این قضیه آن است که تو وصفی از اوصاف خود را باقی گذاشته‌ی. ابقای آن وصف خودت از ما خواستی و آن لذت وصال و نظر و بقیتی است که در آن بیت از ما خواستی.
شرح اسرار (۷/۱۸۸)
معشوق و ميل ممكن به تقيب أن جمال مطلق در صورتي و هيأني معين از جهته ميل به آرايش ممؤه مستعار نابلیادار که به آن صورت معین انسانی على التعین قائم است.
فکل ملیح حسنی من جمالها معمّر له أو حسنی كل ملیحه
چه هر مردی صاحب مالح و زیبایی که در عالم است خوبی و زیبایی او
عارت داده شده است، آن مرد خوب را از حضرت معشوق من و حسن هر زنی
خوب و زیبا نیز عارت است از حسن حضرت معشوق من.

بها قیس لبی هام بل كل عاشق کمجمدیان لبی ام کثر عزره
به این حضرت ذات معشوق حقيقی سرجشه شد قیس که بر "لبی" عاشق
می نمود؛ بلکه هر عاشقی که در عالم قائم بود، بر این حضرت همал بود همچو مجنون
که بر لیل مفتون می نمود و کنی که به عزره مشهور شد.

فکل ضا منهم الى وصف لبیاها بصوره حسن لاح فی حسن صوره
پس از که از این عاشقان مشاهق و ماشی شد به سوی وصف بوشش حضرت
معشوق که بدان صفت ملیس شد و آن صورت را مظهر و آبیه صفتی از صفات
و اسمی از اسمائ خود ساخت و آن شخص که معشوق آن عاشق می نمود، صورت
پویشش او شد.

و ما برخت تبدو و تختن لعله على حسب الاوقات في كل جبهه
و حضرت معشوق از زمان آدم به طور مداوم خالی نمی بود از آنها به صورت
عاشقی و معشوقی گاهی بیدا می شد و گاهی پنهان می گشت بر حسب اقتضای اوقات
و زمان در هر مدتی.

و تظهر للفضاق في كل مظاهر من اللبیا في اشكال حسن بديعه
(ص 47)
و در وقت اقتضای پایانی حضرت معشوق ظاهر می شد با عاشقان در هر
صورتی و مظهری انسانی از عالم بوشش؛ يعني حسن در هیأت های خوبی و زیبایی
و معشوقی نب بروآ وروده و خوش آینده. (مشارک الدرازی، ص 217)
ففی مرّه لبیا و آخیری بّتیه و آونه تدعی بعزّه عزّت
پس آن مظهر حسن و معشوقی حضرت معشوق باری لبی بود، که به حسن و معشوقی بر قیس ظاهر شد و باری دیگر بهبه به بود که بر جميلش جلوه کرد و گاهی یکی از آن مظاهر نام کرده و خوانده شد عزه که نزد کتیر عزیز و گرامی بود.

و لسن سواها لا و لسن گنگ خیرها و ما این لها فی حسنها من شریکه

و نیستند این مظهار حسن و معشوقی که این زمان هستند جز حضرت معشوق حقيقة و نه تیز آن مظهار که بودند پیش از این غیر او بودند، که چیزی از اینها اگر غیر بودندی، گمان افتادی که حضرت معشوق را در حسن شریکی و همتایی هست.

و آن حضرت، را در حسن هیچ شریک و همتا نیست.

کذاک بحکم الاتحاد بحسنه کمالی بدستی فی غیرها و تربیت پس می گوید: همچنان به حکم یگانگی و یگانگه شدن من با حضرت معشوق چنانکه به حسن خودش بر من پیدا شد در هیأتی و صورتی، بعضی آن را غیر می خوانند و بدان هیأت برآم و بدان ملتسب گشت.

بدلول لیها فی کل صب مبیب یکیدیدی معنی بحسه و باه من نیز برودی پیدا شدم در صورت هر عاشقی سرگشته به هر معشوقی کامل الحسن و بديع الجمال از مردان و از زنان.

و ليسوا، بغيري في الهوى، لتقدم وعلى، لسبق في اللبالي القديم.

و اين عاشقان مذكور غير من نیستند در ظهور به صورت و صفت عشق از جهت نقدی زمانی که ایشان را بر این ظاهر صورت من افتاده است، به پیش بودن در شبها و اوقات کهنی گذشت. (ایشان غیر من نیستند).

و ما القيم غیر في هواها و اناما ظهور به لبی می تنها.

و نیستند این قوم عاشقان جز من در ظهور من به صورت عاشقی و لیکن من به حقیقت تعبینات نو و تنوعات ظهور خودم به واسطه ایشان از تلیس به هر صورتی.

و مظهری حسی در عالم پیدا می آمد.

ففی مزه قیس و اخیره كثيرا و آنها أبدو جمال بیشینه

پس یک بار به صورت قیس ظاهر شدم که بر لبی عاشق بودم و باری دیگر
صورت كثيرة بديفتم و عزة را دوست گرفتم و گاهی پیدا به صورت جميل آدمم
که به تنینه تعلق یافتم. (مشارق الدراسی، ص. 279)
تجلیت فهيهم ظاهرا و احتجج باطنا
فأعجب بهم لكشف بستره
در این عاشقان مذكور پیدا شدم از حیثی ظاهر وجود و تعینات و تنوعات
ظهور او و به حقيقة و باطن خودم که این حضرت جمعیت مذکور است به این
صورتی ایشان محبت و پنهان گشتن با به واسطه صور و نامهای ایشان کس مرا
نداشت و به گمان نبرده که در ایشان ظاهرم؛ پس عجب بین و شگفت دار مر این
پیدایی با بواسطة احجاب و پنهانی. این مظاهر عنصری انسانی خودم اجرای احکام
و اؤمار و نواهی شرعی که به این صورت و مظاهر متعلق است بی خبر و غافل نیستم
و از عهدة همه بیرون می آمی. (مشارق الدراسی، ص. 375)
شرح اسرائیل (1993):
گفت این دم با یقامت شده شبیه
تا برادر شد یفر من اخیه
روز یقامت می گریزد شخص از برادرش و مادر و پدرش؛ زیرا که روژه‌رژ
است و آن روز بارز می شود که اینها اعظم شواغلی و حجیبی بوده‌اند او را از حق انسان
کامل جامع است همه مراتب و همه اوصاف را و طول بایعی دارد چنانچه ترجمه
لسان اوست که:
و اسرائیلی عن خصوص حقیقه
до کتری فی عموم التریخه
و بالا بردن من باطن و حقیقت خودم را از این مقام خصوص حقیقت انسانیت
یعنی این صورت شخصی عنصری، که به او از حقیقت متوجه نوع انسانی اختصاص
و امتیاز بانفته ام تا به عالم باطن و وحدت و غلبه حکم حقیقت خودم بینه هم چنان
است که سیر ظاهر من در عموم صور و احکام شریعت نازلا در این عالم کنرتن و
غلبه حکم خلقیت.
و لم آله بالالهوت عن حکم مظاهری
و لم آس بالناسوت مظاهر حکمیتی
و اگر در عالم وحدت الهیت سیرمی کنم وبه آن متلبس می باشم به آن الهیت
و حكم وحدت أو أز حكم صورت و خلقية.

شرح أسرار (٤٢/٦):

تركز من آن الأفروز نا است اندر تنم
إلى آخر البيتين جواب است از برای آن سوال که با چینین پننهایی اه... اشارت
به فناء محض است که باید اثنینت هیچ نماند و قال ابن الفاضل:
فلن تُهوَّنِي ما لم تَنَّ مَلِ فَاينَا وَلَم تَنَّ مَا لم تَجِلَّ فِي صوْرِتِي
پس عاشق حضرت ما نوانی بود تا به کلی در راه ما از خودی؟ و اوصاف خود
فانی نشودی و تو را حقيقی این فنا تمامای مسر نشود، تا آنگاه که صورت من و عشق
من در حقيقی تو پیدا نشود و غالب نیاپ. ١. ابن نبات مصري: محمد بن محمد (٤٨٧-٨٨٨). تولد و وفات او فاهره

است.

شرح أسرار (١٥٢/٢):

دور می‌شد این سوال و این جواب
دور در السنة ارباب معقول آن است که دو چیز موقوف بر یکدیگر باشد از
یک جهت و از محلات است و آنچه قائلی گورد:

مسألة الدور جرت بینی و بین من احب
لولا مثبتی ما جفا لولا جفاه لم اشتب
«میان من و معشوق دور بقرار است؛ زیرا اگر پسی من نبود، او ستم نمی‌کرد
و اگر جفای او نبود، من پیر نمی‌شد.»
دور لغوى است ایهامی کرده، در دیوان «الدار غدت» ثبت شده است. در مصرف
دوم «ما جفت» دارد.

٣. محي الدين عربي (٥٦-١٤٥):

شرح أسرار (١٨/٤/٢): وهم و خیال که:
کل ما فی الكون وهم أو خیال
أو عکوس فی المرايا أو ظلال
آنچه در هستی است وهم است يأ خیال يا غمسها يأ سابهابی است از
آبینهها}
شرح اسرار (١٦٨/٥)

بفس برون آيند آن شيران ز مرح
فقيمات و ظهرن قائم و قيم عند القيوم المليك المقتدر متقارنبد در احكم...
بفس برون آمدن شامن مي شود، برون آمدن از حجاب تن را و مقام ظهوش را در دولت

حقيه و ظهوش حضرت القانوم و هو المهديد كما قال الشيخ محيي الدين العبري:

بلا إن خاتم الائام شهيد و عين امام العامين فقيد هو السيد المهدي من آل هاشم

"يدان ك ختم ائموا زنده و شاهد است و جسم امام جهانين در ميان نيسنت،

"ايو سرور مهدي از جاندان احمد است. شمشيري بران است آنگاه كه هلاک

كند.

جمال في كل الحقيقين سائر
تجلی گه جمال و گه جلال است
(رسائل ابن عربي، ٤٧/٢)

صفات جمال تو حکاکت از رحمت و لطف حق دارد و اسماء جمال دلالت
بر قهر و غضب حق دارد.

شرح اسرار (١٨٩/٥)
أو يكى جُحان دارد از نور منير
أخوجه اين است او يا أن بگوه
ك به يکاند اندرين مشکل عمو
. . . وحدت انسان كامل عدديه نيست، بلكه وحدت حبه ظليه است، مظهر
صفات تشبيهيه وصفات تشبيهيه بالفعل هست، به نحو تماميت وليكن معلوم است
ساعة عالم معنيه نسبت به عالم صورت پس عالم معنيه وعالم صورت همه در
وجودش منظوري است و همه مفارقات ومقاولات در او محتوي واز شيخ محبي
الدين است:

فان قلت بالتشبيه كنت مقيدا و ان قلت بالتشبيه كنت محدودا
و كنت بالامرين كنت مسدد
و كنت اماما في المعارف سيدا
"پس اگر به تنزیه گرایی مقید باشی و اگر به تشییع گرایی محدد.
اگر بین آن دو جمع کنی، بر راه صلاح بود و در جمع ارباب کمالات و
معارف امام و سید باشی.

4. حلال(۴۴ 244-240)

شرح ایسار(۴۲۵8/۴ 298-297): و بهونه من الهوى بمعنى المحبه: كقوله:
ان امن الهوى و من الهوى انا نحن روحا خلقنا بدنا
من همان معشوقم ومعشوق نيز خود من است. ما دو روحم که در يک بدن
فرود آمداد:ام.

مغرب و اندلسي

1. إبراهيم الحميري:

شرح ایسار(۴۲۵8/۴ 298-297): صوب الغمام انصباب بالملط و چون صوب و نزول مطر
مطلب است، شعرای عرب او را به دعا بخواهند، برای قیبله و منزل معاشي، كقوله:
سقى صوب الحبا حبا و ربيا احیانا بِمغناهِ اقاموا
"باران منزلگاه و قیبله را آب دهد، که دوستان ما در آنجا اقامت گریدهان.

2. الابیوردي(۴۵۵-۴۵۰):

شرح ایسار(۴۲۵8/۴ 298-297): السالون من سلاه وسلاعنه سلواوسلوا نسبه واسلاه عنه
فسنی معنی فارسی به عشق‌ها ونمه قوی شاعر: \(\text{چگونه آرامش در حالتی که قلب من تو را فراموش نمی‌کند. زبان من به جز یاد تو لذتی ندارد.}\)

عصر الملوکی:
القطب الجیلی (۷۶۲-۷۸۲) از علمای تصور عبدالکریم بن ابراهیم الجیلی از نوادگان شیخ عبدالقادر جیلانی.
شرح اسرار (۴/۲۰۰۰):

هنّين، يا ابن سو، برآوازم شتاء، عالم ار برست روی از من متاثر، به عالم به اعتبار تعبیات اعتباری و ماهیت مرتبه در نظر پندار اگر روحش حقیقت و وجوده من می‌نامید، مانند بر فره که رو به آب است، تو زیرک باش و از من رو متاح که مرا حجاب و موجودی نیست، به جز فر تظاهر و وفور نور. کم‌افایی الحديث من حده، فقد عده واین تمثیل است که قانعی گفتی است:

و ما الناس فی النماث الکلیجه و انت بیا المساء الی هو تابع.
ولكن يذوب النجل یرفع حکمه و يوضع حكم الماء والامر وافق مردم در شکل مثل يک تک بر فر هستند، اما تو همچون آب هستی که منبع آن است.

اما با ذوب بر فر از بین می رود و حکم آب در حقیقت باقی است. در دیوان به جای الناس، الخلق است.

عصر عثمانی:
عبدالغیان النابلسی (۵۰۰-۱۱۴۳): شاعر دمشقی متصوف.
شرح اسرار (۵/۳۲۸):
جرعه ای بر ریختی زان خفیه جام.
بر زمین خاک من کأس الكرام.
من کأس الكرام تلمیح است به بیت.
شرینا و حرفنا إلى الأرض جرعه.
وللارض من کأس الكرام نصب
دکتر محمد رضا نجاریان

شرح اسرار(۱۲۰۸ و ۱۲۸۹)
شرح اسرار(۹۴۱/۶): کر خودش خواهم الی آخر البیتین جواب است از برای
آن سؤال که با چنین بهاهی و اینها نظر آن است که قائلی گوید:
فلو اضحی على تلیف مصرف لقت معلی نبی با الهه زدیئ
ولا تسمح یوصیلک لی فانی آغاز علیهک منک فکیف منی
«اگر بر نابودی من اسرار کند، البته می‌گویم: ای عذاب دهیده من! عذاب مرا
بیفزای!»

اجازه وصلت را به من نده؛ زیرا من با تو یکی شدم، پس چگونه من
پاشم.»

پیت اشانه به فناء محض است که باید اثبات هیج نمانند.

شرح اسرار(۹۵۱/۱): بر همان بو می‌خوری این خشکرا
بعد از آن کامیخت معنی با ثری

الا یا ایها الورقآ ثری تنوی اعوجون عنها
کساندر عالم قدسی ترا باشد نشیمنها
خداوند جل جلاله نفوس خاک آلوده را از سرای ثری به ثریای آسمان معنی
عورج دهاد بالاقطاب و الاوتاد. دفتر دوم با این پیت و دعا به همین مضمون تمام
می‌شود. در دیوان به جای اعوج، اطلعين هم آمده است.

نامعلوم:
شرح اسرار (328/5): 
بر زلف و رخ صفات حق تعالی لطف و قهر است.
رخ و زلف بتنان را زان دو بهر است.
مراد از آن کلمات مولوی سریان تجلی است.

تجلی لی المحبوب مین کل وجه وشاهرتیه فی کل معنی و صوره

المحبوب از هر سو بر من تجلی کرد و من او را از ظاهر و باطن دیدم.

شرح اسرار (325/5): عابدین عبادتی که روحم عبودیت باشد و العبودیه

جوهره که‌ها الروپیه و می‌شود ببای مثابه تحت باشد از عود کما بدیکم تعودون:

یا من خلق الانتهاء من العدم و ارجاعها الى الفناء و العدم

ای کسی که اشیا را از نیستی آفریدی آنها را به نیستی و فنا بازگراند.

شرح اسرار (323/2): 

هست صاعی غرف نور ذوالجلال 
ابن کس نی فارغ از اوقات و حال و عبارت دیگر، عمل ندیدن به عمل نکردن و البالع است که سیرالیه

و سیر فی الله وسیر من الله همه مطلوب است.

خلیل قطاع الفیاذی در الیمی کشیر و آمالم باصیول قليل

ای دوستان من! طی کندگان بیبانان در گرم و شدید دیوان، و لی واصلان به

مقصد کم هستند.

شرح اسرار (326/4): 

بلک از او کن عارت چشم و نظر پس چشم و نبوی او نگر
بلک از او کن عارت؛ یعنی از خود مطلوب دیده وام کن برای دیدن مطلوب،

چنانکه شاعر گوید:

اذا رام عاشقی نظرة فلم يستعفا فمین لطفها
اعارة طرف ارا با فکان البصر بها طرفها
هرزگاه عاشق او پی اوگائده با او نگاه کند نمی‌تواند پس از لطف مشوق

است.
«كه غوشه جمشي، اله أو عاربه لي هده تا با آن أو را ببينه، بنابراین در اصل این
معشوق است که به خود می نگرد.»

شرح اسرار (۴/۵۹)(۴): اعلل. ... یقلا علله بطعام و غيره تعلیلاً شغله. ...
می شود اعلل بالبنده للمفعول تضعیف علی باشدن من العل و العل بمعنی الشرب
بعد الشرب تباعا و در کلام استعاره تبعیع خواهد بود و از اینجاست که شاعری در
باب گل نرگس گوید:

ما بال هذی الراجعین احریقت
ا من حیاء ذاک آم مین وجل
علل مداما فاعتند مخموره
یا علاما اوقعها في العل
این گل های نرگس را چه شده است که آتش گرفتهاند. آیا این بخاطر

شرم و حیاست یا از ترس است؟

پیوسته شراب می نوشند و جشن مشان خمارگشته است. نوشیدن مکرر او را

بیمار کرده است.

شرح اسرار (۴/۵۸)(۴): و انس العیون بطیب المانام این تشبيه در کلام شرای
عرب بسیار است و منه قوله:

و ذات اعتیبی فی مضغة و رونق

و لین که خُلُدَت عن ظبه السيف
سرت بین اهداب الشعاب على النوى
کما تلز الاجفان المانه الطیف
هرزت لها عطف ارتیاحی بشاشه
و لا غرو یبِرَخ الکرمُ لی الضیف

شرح اسرار (۳/۱۲۱):

نزع فرزندان برای بنا وفا
چون قطايف پیش شیخ به نوا
قطایف جمع قطایف اگر قطایفه ملوسو مراد باشد، بوشکی است که خمل، يعني
برز، دارد و مخمل گوند و عرب شمس را قطایفه المسایک گویند، قائلی گوید:

یا شمس يا قطایف الباکان
قره‌بک الله ۱۳۸۷ به‌کنان
شرح اسرار (۵/۱۳۸۹):

دست دادست نخچه كاری کنی مکسی کن یاری یاری یاری
بر سرا ری ایسته و در بعضی بغل کرد، بر سرا وردم، یعنی فهمیدم و موافق
لغت است که هکی از معنایی سر فکر و خیال است یا آنکه سردار عربی باشد و سرار
الشهر لیلة المهاج آخیراً تستر القمر بنور الشمسم و به وقوع القاعده:
لله در منه ائتلاف الوجه من له و للسراج انمهاج الحضر من هیف

نتیجه گیری:

۱. پس از اشاعر حضرت علی(ع)، ایبن فارض و ایبن سینا در شرح اسرار

بیشتر از شعرای دیگر است

۲. در شرح اسرار شاعر در بسیاری از موارد ذکر شده بود که در مقاله به آن

برداخته شده است؛ اما در عین حال سرانجام بعض ایبای مشخص نشد.

۳. ایباییه ذکر شده، گاه صرفاً برای این ذکر شده است که شاهدی برای وجود

لغت خاص است و گاه شاهدی برای قاعدہ صرف و نحو و بلاغت. گاه نیز مصرفای

در عبارات فارسی حس شده و جزء بیان مطلب است نه شاهد.

۴. علیرغم ایجاد در بیان مطلب، گاه ملاهادی، به اطلاع برداخته است، از

جمله ذکر ایبای عربی بشت سرهم، مثل تلاه ایبن فارض.

۵. به نظر می‌رسد اختلافات موجود با اصل دوازده سهر کتاب باشد و یا ایبایی

به عمد تغییر یافته است.

۶. با توجه به شخصیت عرفانی جامع حکیم حجاج ملاهادی که با قرآن و مکتب

اهل بیت(ع) آمیخته است و در تفسیر و تأویل قرآن تبحر و مهارت داشته، در طهارت

نفس و ترکیه و تهدیب خوشی سعی بلغ داشته است، ای، از ایبای عربی برای تفهیم

و تفهیم در حد اعجاب بهره گرفته است.

۷. حاج ملاهادی سبزواری علاوه بر دیگر مراتب عالیه علمی و عملی

و اختلاف فاضل‌ه‌نامه، طبیعی روایت داشت. اشعار نژر به فراوانی و نکات فلسفي و
درک محمد رضا نجاریان

عرفانی از این شخصیت باید شده است. از جمله ابتدای از خود او در لایه‌ای شرح مثنوی ذکر شده است.

8 اندیشه‌ی فلسفی و آثار حاجی سبزواری علاوه بر آثار و روایات مخصوص (ع)

تخفیف تأثیر درکی بوده است. مکتب کلامی شیعه، فلسفه مشتاق و استدلالی ارسطویی، فلسفه اشرافی سه‌ورودی و اصول فلسفی تصفیف به‌ویژه مکتب عرفانی ماجرا الین عربی. از نظر شیعه فلسفی به‌ویژه در الیات، تحت تأثیر آخوند ملاصدرا است. از جمله مباحثی که در مثنوی اسرار مطرح می‌شود می‌توان چنین بیان نمود: ذکر اشراوات قرآنی، تعبیرات فلسفی جمع‌اندیش عاقل و معقول و اصلاح الوجود، استناد به عمل و احادیث گوناگون. برخی نکات و مباحث ادبی در مثنوی تفسیر و تأويل حکایات مثنوی. تصحیح اغلبی مباحث دستوری.

9: با توجه به اینکه حاج ملاهادی اندیشه‌های فلسفی تصفیف داشته، ابتدای از متصوفه ذکر نموده است؛ از جمله: السیل بالمری، القطب الجلیلی، عبدالغنی البَلْسِی.

فهرست منابع:

- آشتیانی، سید جلال الدین. حکیم محقق حاج ملاهادی سبزواری. مشهد: نشریه دانشکده علوم معقول و منقول، 1347.
- اعتماد السلطنه، محمدحسین بن علی. مطلع الشمس. مسالی، 1362.
- ابوضیح المستوفی فی كن فی مستوفی. تحقیق مفيد محمد قمیمه. دارالفکر، 1421.
- ابن‌ناش، حسن بن هنایی. دبیر، شرح سلیم خلیل قهوچی. بروت: دارالجلیل، 1422.
- اسراری سبزواری. شرح زندگانی حاج ملاهادی اسرار. سبزوار، 1322.
- سبزواری، ملا هادی. شرح اسرار. انتشارات کتابخانه سنابی، 1385.
- مجموعه رسالی. انجمن اسلامی حکمت و فلسفة ایران، 1360.
- سعیدی، کل بابا. فرهنگ اصطلاحات ابن عربی. تهران: شفیعی، 1383.
- شریف اردکانی، محمد باقر. جامع الشواهد. فیروز آبادی، 1361.
- صالحی کرمانی، محمد رضا. وجود از نظر فلسفه اسلام. قم، 1336.
ـصدوقي سها، منوچهر. تاریخ حکما و عرفاء متاخر. نشر حکمت، ۱۳۸۱.

ـعلی اع. دیوان. ترجمه مصطفی زمانی. قم: انتشارات پیام اسلام، ۱۳۶۴.

ـفاخوری، هنا. تاریخ ادبیات زبان عربی. ترجمه آیتی، چاپخانه حیدری، ۱۳۶۸.

ـفرغنا، سعید الدین سعید. مشارق الدرازی. با مقدمه و تعليقات سید جلال الدین آشتیانی، ۱۳۵۷.

ـمتنی، ابولطیبه احمد. دیوان. شرح برقوقی. بروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۵۷.

ـمدرس، محمد علی. ریحانه الادب. چاپخانه شرکت سهامی طبع کتاب، ۱۳۲۲.

ـمدرسی چهاردیه، مرثیه. زندگانی و فلسفه حاجی ملاهادی سبزواری. تهران، ۱۳۲۴.